

ذوالفقار

برش‌هایی از خاطرات شفاهی حاج قاسم سلیمانی

به اهتمام: علی اکبری مزدآبادی

فهرست

۶	مقدمه
	خاطرات:
۱۲	قاسم سلیمانی در یک نگاه
۱۷	نمی‌خواهم برگردم کرمان
۱۹	عملیات طریق القدس
۲۲	گسترش سازمان رزم سپاه
۲۴	تشکیل تیپ ۴۱ ثارالله
۲۸	اولین عملیات تشکیلاتی
۳۱	شناسایی دوم
۳۳	عملیات فتح المبین
۳۸	بستن تنگه ابوغریب
۴۱	نباید کسی زنده می ماند
۴۳	حمید چریک، پیشتاز و نترس
۴۵	بیت المقدس، عملیاتی بی بدیل
۴۸	فکر کردند موجی شده ام
۵۰	سخنرانی در روز سه خرداد ۱۳۶۱
۵۴	عملیات رمضان
۵۹	خلقت خدا برای امام
۶۱	عملیات والفجرا
۶۳	سخنرانی در بیست و سوم فروردین ۱۳۶۲
۶۶	سنگری تاریخی
۷۰	عبد به معنای حقیقی
۷۶	نوایی آسمانی
۷۷	عملیات والفجرا ۸
۸۲	سجده شکر کردیم
۸۵	تا ابد شرمنده ام
۸۷	قطره ای از دریا
۹۰	برشی از کربلای ۴

۹۲.....	عملیات کربلای ۵.....
۱۰۲.....	ستون لشکر ثارالله.....
۱۰۵.....	مالک اشتر لشکر ثارالله.....
۱۰۸.....	سخنرانی بعد از عملیات کربلای ۵.....
۱۱۶.....	اکسیر شهادت.....
۱۲۰.....	مفتخریم به شهدای مان.....
۱۲۳.....	یادگار همه ی دل بستگی ها.....
۱۲۵.....	احمد کاظمی، ناجی عملیات ها.....
۱۲۸.....	شخصیتی بی بدیل در تاریخ جهان.....
۱۳۲.....	مرام شیعه.....
۱۳۳.....	پدیده ی تکفیر.....
۱۳۵.....	چرا وارد سوریه شدیم؟.....
۱۳۷.....	مرام و اصول جمهوری اسلامی.....
۱۳۸.....	مدافعان حرم.....
۱۳۹.....	داوطلبانه و ملتسمانه.....
۱۴۰.....	تابلوی زیبای جوان شیعه.....
۱۴۲.....	دست ورقص.....
۱۴۴.....	اراده ی الهی.....
۱۴۶.....	مغمومیت از عشق.....
۱۴۷.....	ارزش حفظ نظام.....
۱۴۸.....	باید بدانیم و بفهمیم.....
۱۵۰.....	حریف تو، من هستم!.....
۱۵۴.....	یک برداشت غلط.....
۱۵۷.....	تنها راه موفقیت.....
۱۵۸.....	اصل، ولایت فقیه است.....
۱۶۰.....	منابع.....
۱۶۱.....	تصاویر.....

مقدمه

مدتی قبل این توفیق را پیدا کردم که پای خاطرات یکی از کهنه پاسداران انقلاب اسلامی بنشینم. این عزیز که در سال‌های جنگ، در جمع فرماندهان یکی از لشکرهای تأثیرگذار سپاه بود، چنین نقل کرد که سال ۶۱، قرار شد نیروهای کرمانی، تحت فرماندهی جوانی به نام «قاسم سلیمانی» تحت امر تیپ ما در عملیات وارد عمل شوند. حاج قاسم که آن روزها بیست و پنج شش ساله بود، خیلی محبوب می‌آمد و در جلسات عملیات لشکر شرکت می‌کرد، اما فرماندهی ما اجازه نمی‌داد این بنده خدا یک کلمه حرف بزند. تا نوبت ایشان می‌شد، با بی‌تفاوتی محسوسی، رشته‌ی کلام را می‌گرفت و می‌داد دست بچه‌های هم‌ولایتی خودمان. ایشان هم جیکش در نمی‌آمد. این کار به قدری تابلوانجام می‌شد که من ناراحت شدم و یک بار بعد از جلسه، رفیقم را کشیدم کنار و گفتم: «چرا این‌طوری می‌کنی؟ طرف هرچه هم باشد، فرماندهی نیرو دارد. چرا نمی‌گذاری نطق بکشد؟» ایشان هم جواب داد: «همینم مانده با وجود این همه بچه‌های استخوان خردکرده‌ی خودم، از این بچه‌کرمانی حرف بشنوم.» جالب این‌که این دو نفر، بعدها چنان با هم رفیق شدند که تا سال‌ها بعد از جنگ که آن فرمانده به شهادت رسید، نزدیکی‌شان زبانزد همه‌ی بچه‌های قدیمی جنگ بود.

و نیک بنگر به گردش روزگار که چگونه آن جوان نحیف و محبوب کرمانی را، پس از حدود سی سال، به جایی رساند که مدعیان کشورگشایی و بزنبهادرهای

بین‌المللی، از نام بردن پی‌درپی از او و تأیید و تمجید توان و تدبیرش خجالت نکشند. گردن‌کلفت‌ها و باج‌گیرهایی که اخبار سفر احتمالی‌شان که هر کشوری در جهان قرن بیست و یکم، آماده‌باش صد درصدی در تمام ارکان آن بلاد برقرار می‌کند، جلوی دوربین‌های تلویزیونی، سرشان را بالا می‌گیرند و نام پاسدار «رابری» از طایفه‌ی بزرگ سلیمانی‌ها را به زبان بیاورند. همین «استنلی مک‌کریستال» که این روزها وقتش را به بازی گلف و کشتی تفریحی‌اش می‌گذراند، نامش هنوز پاهای ژنرال‌های یانکی را جفت می‌کند و گاوچران‌های چکمه‌پوش آمریکایی، باید برای خوردن یک فنجان قهوه با ژنرال چهارستاره‌ی بازنشسته، وقت قبلی بگیرند. طرف، چند سال قبل، رئیس سرفرماندهی مشترک عملیات ویژه ایالات متحده بود و پادشاهان و رؤسای نود درصد کشورهای همین خاورمیانه خودمان، حاضر بودند پوتین‌هایش را واکس بزنند. این طاغوت در حال استراحت، با صراحت درباره‌ی پیرمرد خاکی‌پوش کرمانی می‌گوید: «من از چیزهایی که مشاهده کردم، می‌توانم بگویم او بهترین کسی است که آن‌ها دارند. ما زمانی که برای مقابله با ایرانی‌ها تلاش می‌کردیم، سلیمانی را مورد بررسی قرار دادیم. او را زیر نظر گرفتیم، او وقتی در میدان جنگ است، بسیار کاریزماتیک است و در محیط‌های مختلفی عملیات داشته که هیچ ژنرال آمریکایی با هر میزان آزادی عملی، نداشته است و کارهایش را با آرامش و اثربخشی فوق‌العاده انجام می‌دهد.»

مستر «استنلی» خوب به خاطر دارد که اولین بار چطور نام «قاسم سلیمانی» در ذهنش حک شد. روز یازده ژانویه ۲۰۰۷، به او خبر دادند ژنرال «جعفری» فرمانده سپاه و قاسم سلیمانی فرمانده سپاه قدس، سوار بر خودرو وارد عراق شده‌اند. کاروان خودروها که تحت تعقیب آمریکایی‌ها بود، وارد ساختمان کنسولگری ایران در شهر اربیل عراق شدند. به فاصله کوتاهی، نظامیان آمریکایی وارد ساختمان شدند و پنج ایرانی که همگی پاسپورت دیپلماتیک داشتند را دستگیر کردند. مک‌کریستال، به فرماندهی کل ارتش آمریکا گزارش داد که هر پنج نفر دارای گذرنامه دیپلماتیک بوده و البته تأکید کرد که از اعضای سپاه

قدس هستند؛ اما از جعفری و سلیمانی خبری نیست. نه روز بعد از این واقعه، کمتر از پانزده شبه نظامی که بعدها گفته شد از اعضای گروه «عصائب اهل الحق» بوده‌اند. سوار بر تعدادی خودروی نظامی، با گذشتن از چندین لایه امنیتی، به ساختمان اصلی مقر فرماندهی نظامیان آمریکایی در کربلا که در آن هنگام سی آمریکایی در آن مستقر بودند، حمله کردند و چهار نظامی آمریکایی را به اسارت گرفته و به نزدیکی رود فرات رفتند. آمریکایی‌ها رگ‌های یوودی‌شان گل کرد و با چند هلی‌کوپتر، مهاجمان و اسرا را تعقیب کردند و جنگی در گرفت. رمبوه‌ای آپاچی سوار که می‌خواستند چهار هم‌قطار خود را نجات بدهند، جنازه پنج آمریکایی را به عقب برگرداندند، بدون آن‌که یک مهاجم به چنگ‌شان بیافتد. در گزارش‌های «سنتکام» (سفرماندهی مرکزی آمریکا در غرب آسیا) این عملیات برجسته‌ترین و پیچیده‌ترین عملیات در طول چهار سال جنگ در عراق توصیف شده و افسران آمریکایی و مقامات عراق ادعا کرده‌اند ایران در آن نقش داشته و پاسخی به اسارت پنج ایرانی در اربیل بوده است.

سه سال بعد، «جیمز جفری» سفیر آمریکا در عراق و «لوید آستین» فرمانده ارشد نظامیان آمریکا در عراق، در بیانیه‌ای تشکیل دولت جدید عراق به ریاست «نوری مالکی» را تبریک گفتند. این در حالی بود که همه‌ی دنیا می‌دانست مالکی از علاقمندان ایران و گزینه مورد نظر این کشور برای رهبری عراق است. فضاحت به قدری آشکار بود که یک شخصیت برجسته سیاسی عراق رسماً گفت: «ما به آمریکایی‌ها می‌خندیدیم... سلیمانی کاملاً آن‌ها را ضربه فنی کرد، و آمریکایی‌ها در ظاهر تشکیل دولت جدید را به یکدیگر تبریک می‌گفتند.»

مانورهای قدرت «سپاه قدس» در عراق که بسیاری از ایرانیان از جزئیات آن مطلع نبودند، برای غربیان خیره‌کننده بود. آن‌ها گرچه سلیمانی را «ژنرال بی سایه» می‌نامیدند، اما در هر حال، عراق کشوری با اکثریت جمعیت شیعه به شمار می‌رفت و تحلیل‌گران امنیتی و نظامی آمریکا، این آزادی عمل و مهندسی عملیات ماهرانه را برای متحدان شیعه‌ی عراق، تا حدودی طبیعی معرفی می‌کردند.

تا این که سال ۲۰۱۱ سر رسید و شعله های جنگ داخلی در سوریه زبانه کشید. خوش بین ترین صاحب نظران، دوام دولت سوریه را در برابر طوفان خون و آتشی که عربستان سعودی و قطر و ترکیه برپا کرده بودند - و طبعاً نمی توانست جز با حمایت مستقیم آمریکا و اروپای غربی باشد - بیشتر از یک یا دو سال تخمین نمی زدند. این بار نیز نام سپاه قدس و فرماندهی آن در سوریه بر سر زبان ها افتاد؛ ولی میدان سوریه با عراق فرقی عمده داشت. در این میدان پای ده ها هزار تروریست مسلحی در میان بود که با اکثریت جمعیت سوریه، هم مذهب بودند. همین تفاوت بود که گاهی لبخند تمسخر را بر لبان ژنرال های سنتکام و شاه زادگان سعودی می نشانده؛ «این جا دیگر زمین بازی خودمان است». این بار تنها پنج سال طول کشید تا لبخند بر لبان جماعت مذکور بخشد. اوایل سال ۱۳۹۴ شمسی، ژنرال «دیوید پترائوس» رئیس سابق ستاد مشترک ارتش آمریکا و مدیر کل سابق سیا، طی گفت و گویی اظهار کرد: «چیزی که من می توانم بگویم این است که وی فردی بسیار توانمند و مدبر و دشمنی شایسته است. وی بازی خود را به خوبی انجام می دهد، اما این بازی طولانی است. پس اجازه دهید بینیم حوادث چگونه به پیش می رود».

و زمانی که در آبان ماه ۱۳۹۶، قاسم سلیمانی، در یک سخنرانی علنی، رسماً اعلام کرد که «تا سه ماه دیگر، حکومت داعش در این کره خاکی پایان خواهد گرفت»، کمتر اندیشمند و تحلیل گر نظامی و سیاسی بود که به تحقق این وعده شک داشته باشد و شد آن چه «حاج قاسم» گفته بود.

البته در آداب جنگ روانی مغرب زمین، دو عادت قدیمی و البته آزموده شده و جواب داده حاکم است: اول این که دشمن خود را بزرگ و توانمند نشان بدهید تا زمانی که او را زمین زدید، وزن پیروزی تان بالا برود. دیگر این که، اراده جمعی دشمنان را در یک فرد خلاصه کن تا با حذف او، این اراده منهدم شود.

شاید یکی از دلایل ورود رسانه های معتبر غربی و ابواب جمعی ژورنالیسم آمریکایی و اروپایی به ماجرای سپاه قدس و پروبال دادن به شخصیتی آهنین و

پرجبروت که آن را «قاسم سلیمانی» نام داده‌اند، همین باشد. رسانه‌های غربی و اخیراً همتایان عربی‌شان، داستان‌های عجیب و غریبی درباره رفتار و کارهای حاج قاسم سلیمانی منتشر می‌کردند که انگار این پاسدار ریش و موسفید کرده، نمونه یکی از همان دشمنانِ هوشمند و زبل آمریکا در فیلم‌های هالیوودی است که بالاخره با تدبیر «دوصفر، هفت» های قهرمان، حذف خواهد شد و پرچم ایالات متحده دوباره بالا خواهد رفت؛ اما باز هم گذشت زمان نشان داد «رؤیای آمریکایی» قادر به هضم فرزندان «اسلام ناب محمدی» (صلوات‌الله‌علیه‌وآله) نیست. امروز که این کتاب منتشر می‌شود، آمریکا و قبایل عربی متحدش، در امپراطوری رسانه‌ای خود فریاد می‌کنند که عراق، سوریه، یمن و لبنان در اشغال یا در آستانه‌ی اشغال کامل توسط سپاه قدس است و حتی کار به جایی رسیده که نخست‌وزیر رژیم صهیونیستی و فرمانده کل ستاد ارتش این رژیم، به صورت علنی و با بردن اسم، برای حاج قاسم سلیمانی پیام تهدید می‌فرستند و رجز می‌خوانند؛ انگار که در جهان اسلام، هیچ دشمن و هیچ مشکلی جزایشان در برابر آنان وجود ندارد. هرچند که در این میان، ناگهان کابوی‌های نه چندان پیچیده‌ای هم وارد میدان می‌شوند که تنها آن‌چه را با چشم سرشان می‌بینند باور می‌کنند و برای کل سپاه پاسداران شمشیر می‌کشند.

تحلیل‌های پریچ‌وتاب کارشناسان و مانورهای ژورنالیست‌های کارکشته، توی کتِ کاباره‌دارِ کاکل طلا نمی‌رود. او فقط به چشم‌هایش اعتماد دارد که می‌بینند، این «سپاه پاسداران انقلاب اسلامی» است که در برابر برنامه‌های اتاق فکر کاخ سفید و پنتاگون قد علم کرده است و نه تنها یکی از ژنرال‌های آن.

و البته این هم از اشتباهات دنباله‌دار غربیان در مقابله با ماجرای است که چهل سال قبل، با قیام آن سید بزرگ آغاز شد، که عمامه‌ای سیاه داشت و عبا و قبا و لب‌تاده می‌پوشید و نعلین می‌پوشید و از هر ده کلمه‌ای که می‌گفت، هر ده کلمه‌اش درباره دین بود و احکام دین و ولایت و فقاقت و تقوا و تزکیه... و حتی برای یک بار هم نشد که دین را به صورتی متجددانه تحلیل و تفسیر کند و هر

آن چه را که می خواست به ما بیاموزد، با رجوع به امثال و حکمی بیان می کرد که از احادیث و روایات و تفسیر قرآن و زندگی انبیاء و قیام امام حسین (صلوات الله علیه) گرفته بود و... قاسم سلیمانی، تنها یکی از سربازان آن پیرمرد جهان آشوب است. رهبری که فرزندان معنوی و شاگردانش، شش ریس جمهور آمریکا را با تمام اشتلم های شان سرافکنده کردند و روزی چشم خواهد آمد که صدوپنجمین میهمان کاخ سفید هم، دوران ریاست خود را به دشمنی با ایران حرام کند و چیزی جز باد در مشت نداشته باشد؛ ان شاء الله.

کتابی که پیش رو دارید، بنا دارد با تکیه بر گفته های شخص سردار «حاج قاسم سلیمانی» (اعم از خاطرات و سخنرانی ها) خوانندگان خود را با برش هایی از نظام فکری و عقیدتی این فرماندهی محبوب تاریخ ایران اسلامی آشنا کند. فرمانده ای که بی شک، دشمنان غیرایرانی اش، شناخت بهتری از قابلیت های مادی و معنوی او دارند. این کتاب که به مناسبت اعطای نشان «ذوالفقار» به این پاسدار پرآوازه تدوین و منتشر شده است، ادامه ای است بر کتاب «حاج قاسم» که چند سال قبل منتشر شد و مورد استقبال فراوان قرار گرفت. بی میلی این سرباز غیور اسلام نسبت به انتشار هرگونه مطلبی درباره شخصیتش و گریز او از رسانه ها که ظاهراً اخیراً با سفارشات، کمتر شده، باعث گردیده که ما امکانی برای دریافت و تدوین مطالب اختصاصی نداشته باشیم و آن چه پیش روی شما است، گردآوری هرآن چیزی است که طی چند سال گذشته از ایشان منتشر شده و در دسترس عموم است.

والعاقبة للمتقين

محمد علی صمدی

بهار ۱۳۹۸